

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

¹و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،² بدیشان گفت: در این قریهای که پیش روی شما است بروید و در آنجا، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.³ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید: خداوند بدینها احتیاج دارد که فی‌الغور آنها را خواهد فرستاد.⁴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود:⁵ که دختر صهیون را گوید: اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کرهٔ الاغ.⁶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند⁷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.⁸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترند.⁹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: هوشیاعنا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید. هوشیاعنا در اعلیٰ علیین.¹⁰ و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: این کیست؟ آن گروه گفتند: این است عیسی نبی از ناصرهٔ جلیل.

عیسی در معبد اورشلیم

¹²پس عیسی داخل معبد خدا گشته، جمیع کسانی را که در معبد خرید و فروش می‌کردند بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.¹³ و ایشان را گفت: مکتوب، است که خانهٔ من خانهٔ دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغارهٔ دزدان ساختهاید.¹⁴ و کوران و شلان در معبد، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.¹⁵ اما رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در معبد فریاد برآورده، هوشیاعنا پسر داودا می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،¹⁶ به وی گفتند: نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت: بلی، مگر نخوانده‌اید: این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟¹⁷ پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیتعنیا رفته، در آنجا شب را بسر برد.

قدرت ایمان

¹⁸بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه

¹And when they drew nigh unto Jerusalem, and were come to Bethphage, unto the mount of Olives, then sent Jesus two disciples,² Saying unto them, Go into the village over against you, and straightway ye shall find an ass tied, and a colt with her: loose them, and bring them unto me.³ And if any man say ought unto you, ye shall say, The Lord hath need of them; and straightway he will send them.⁴ All this was done, that it might be fulfilled which was spoken by the prophet, saying,⁵ Tell ye the daughter of Sion, Behold, thy King cometh unto thee, meek, and sitting upon an ass, and a colt the foal of an ass.⁶ And the disciples went, and did as Jesus commanded them,⁷ And brought the ass, and the colt, and put on them their clothes, and they set him thereon.⁸ And a very great multitude spread their garments in the way; others cut down branches from the trees, and strawed them in the way.⁹ And the multitudes that went before, and that followed, cried, saying, Hosanna to the Son of David: Blessed is he that cometh in the name of the Lord; Hosanna in the highest.¹⁰ And when he was come into Jerusalem, all the city was moved, saying, Who is this?¹¹ And the multitude said, This is Jesus the prophet of Nazareth of Galilee.¹² And Jesus went into the temple of God, and cast out all them that sold and bought in the temple, and overthrew the tables of the moneychangers, and the seats of them that sold doves,¹³ And said unto them, It is written, My house shall be called the house of prayer; but ye have made it a den of thieves.¹⁴ And the blind and the lame

شد.¹⁹ و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید.²⁰ چون شاگردانش این را دیدند، متعجب شده، گفتند: چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است؟²¹ عیسی در جواب ایشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید، منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می‌شد.²² و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.

اقتدار عیسی

²³ و چون به معبد درآمده، تعلیم می‌داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟²⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم.²⁵ تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکر کرده: گفتند که اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید،²⁶ و اگر گوئیم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.²⁷ پس در جواب عیسی گفتند: نمی‌دانیم. بدیشان گفت: من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.

مَثَل دو پسر

²⁸ لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: ای فرزند، امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.²⁹ در جواب گفت: نخواهم رفت. اما بعد پشیمان گشته، برفت.³⁰ و به دومین نیز همین گفت. او در جواب گفت: ای آقا، من می‌روم. ولی نرفت.³¹ کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند: اولی. عیسی بدیشان گفت: هرآینه به شما می‌گویم، که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند،³² زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

مَثَل باغبانان شریر

came to him in the temple; and he healed them.¹⁵ And when the chief priests and scribes saw the wonderful things that he did, and the children crying in the temple, and saying, Hosanna to the Son of David; they were sore displeased,¹⁶ And said unto him, Hearest thou what these say? And Jesus saith unto them, Yea; have ye never read, Out of the mouth of babes and sucklings thou hast perfected praise?¹⁷ And he left them, and went out of the city into Bethany; and he lodged there.¹⁸ Now in the morning as he returned into the city, he hungered.¹⁹ And when he saw a fig tree in the way, he came to it, and found nothing thereon, but leaves only, and said unto it, Let no fruit grow on thee henceforward for ever. And presently the fig tree withered away.²⁰ And when the disciples saw it, they marvelled, saying, How soon is the fig tree withered away!²¹ Jesus answered and said unto them, Verily I say unto you, If ye have faith, and doubt not, ye shall not only do this which is done to the fig tree, but also if ye shall say unto this mountain, Be thou removed, and be thou cast into the sea; it shall be done.²² And all things, whatsoever ye shall ask in prayer, believing, ye shall receive.²³ And when he was come into the temple, the chief priests and the elders of the people came unto him as he was teaching, and said, By what authority doest thou these things? and who gave thee this authority?²⁴ And Jesus answered and said unto them, I also will ask you one thing, which if ye tell me, I in like wise will tell you by what authority I do these things.²⁵ The baptism of John, whence was it? from heaven, or of men? And they

³³ و مَتَلی دیگر بشنوبید: صاحب خانه‌ای بود که تاکستانی عَرَس نموده، خطیرهای گردش کشید و چَرُخُشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. ³⁴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند. ³⁵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ³⁶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اوّلین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ³⁷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمّت خواهند داشت. ³⁸ اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم. ³⁹ آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. ⁴⁰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟ ⁴¹ گفتند: البتّه آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند. ⁴² عیسی بدیشان گفت: مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که: سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. ⁴³ از این جهت شما را می‌گویم که: ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه‌اش را بیاورند، عطا خواهد شد. ⁴⁴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد. ⁴⁵ و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثل‌هایش را شنیدند، دریافتند که درباره‌ی ایشان می‌گوید. ⁴⁶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.

reasoned with themselves, saying, If we shall say, From heaven; he will say unto us, Why did ye not then believe him? ²⁶ But if we shall say, Of men; we fear the people; for all hold John as a prophet. ²⁷ And they answered Jesus, and said, We cannot tell. And he said unto them, Neither tell I you by what authority I do these things. ²⁸ But what think ye? A certain man had two sons; and he came to the first, and said, Son, go work to day in my vineyard. ²⁹ He answered and said, I will not: but afterward he repented, and went. ³⁰ And he came to the second, and said likewise. And he answered and said, I go, sir: and went not. ³¹ Whether of them twain did the will of his father? They say unto him, The first. Jesus saith unto them, Verily I say unto you, That the publicans and the harlots go into the kingdom of God before you. ³² For John came unto you in the way of righteousness, and ye believed him not: but the publicans and the harlots believed him: and ye, when ye had seen it, repented not afterward, that ye might believe him. ³³ Hear another parable: There was a certain householder, which planted a vineyard, and hedged it round about, and digged a winepress in it, and built a tower, and let it out to husbandmen, and went into a far country: ³⁴ And when the time of the fruit drew near, he sent his servants to the husbandmen, that they might receive the fruits of it. ³⁵ And the husbandmen took his servants, and beat one, and killed another, and stoned another. ³⁶ Again, he sent other servants more than the first: and they did unto them likewise. ³⁷ But last of all he sent unto them his son, saying,

They will reverence my son.³⁸ But when the husbandmen saw the son, they said among themselves, This is the heir; come, let us kill him, and let us seize on his inheritance.³⁹ And they caught him, and cast him out of the vineyard, and slew him.⁴⁰ When the lord therefore of the vineyard cometh, what will he do unto those husbandmen?⁴¹ They say unto him, He will miserably destroy those wicked men, and will let out his vineyard unto other husbandmen, which shall render him the fruits in their seasons.⁴² Jesus saith unto them, Did ye never read in the scriptures, The stone which the builders rejected, the same is become the head of the corner: this is the Lord's doing, and it is marvellous in our eyes?⁴³ Therefore say I unto you, The kingdom of God shall be taken from you, and given to a nation bringing forth the fruits thereof.⁴⁴ And whosoever shall fall on this stone shall be broken: but on whomsoever it shall fall, it will grind him to powder.⁴⁵ And when the chief priests and Pharisees had heard his parables, they perceived that he spake of them.⁴⁶ But when they sought to lay hands on him, they feared the multitude, because they took him for a prophet.